**استقامت در تبلیغ و ارشاد**

فلذلک فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواءهم.(2)

مورد هفتم از موارد استقامت، استقامت در دعوت و تبلیغ است که از بزرگ ترین صفات پسندیده به شمار می رود و کسی که دارای آن باشد، موفقیت قطعی در مقصود خواهد یافت.

**انواع دعوت**

دعوت و تبلیغ گاهی با زبان و قلم انجام می شود و گاه با رفتار و کردار.

تبلیغ به وسیله گفتن و نوشتن، دارای شرایطی هست که اساسی ترین شرط آن، پاکی تبلیغ کننده و خوش نامی او نزد مردم است و باید به آن چه مردم را بدان می خواند، معتقد باشد و بدان عمل کند، در غیر این صورت تبلیغات او مؤثر نخواهد بود و نیز باید پایداری خود را در آغاز دعوت بیازماید که تا چه حد می تواند در برابر مخالفان خود پایداری کند، که اگر در خود استقامت در تبلیغ نمی بیند و بیم آن دارد که در اثر خستگی یا تهدید و تطمیع، از مقصد خود دست بردارد، بدین کار خطیر دست نزند که هم خودش نابود خواهد شد و هم مرام و مسلک او از میان خواهد رفت.

یا آن که دعوت را به مقدار توانایی خود و با روشی عاقلانه انجام دهد، زیرا اگر دعوت شدت یابد، به طوری که تمام دستگاه های فساد به مخالفت او برانگیخته شود، جز زیان قطعی از دعوت خود نخواهد برد. گاهی می شود به واسطه خود خواهی که در تبلیغ کننده موجود است به دشمن به نظر حقارت می نگرد و دستگاه های فساد را چیزی نمی شمرد و بی گدار به آب می زند; البته جز شکست و نابودی نتیجه ای نخواهد برد.

**روش پیامبر در تبلیغ**

نخستین روزی که رسول خدا برای دعوت به اسلام و نجات جهان از گم راهی قد برافراشت، یکه و تنها بود، حتی یک تن از خویشان و دوستانش باوی هم صدا نبودند، ولی به واسطه استقامت آهنین خود که با عقلانه ترین روش توام بود، روز به روز بر مسلمانان و یاران آن حضرت افزوده می شد. دعوت خود را با برنامه منظم و نقشه دقیقی آغاز کرد، قدم به قدم جلو رفت، آن نقشه منظم و دقیق را به قدری خوب اجرا نمود که در هیچ موقعی عقب نشینی نفرمود، عجله و شتاب زدگی به خرج نمی داد، ابتدا نزدیک ترین کسان و خویشان خود را دعوت فرمود، در این قدم که موفقیت پیدا کرد عموم خویشان خود را به اسلام دعوت فرمود، سپس پا را فراتر نهاد و اهل مکه را به طور مخفی دعوت کرد، پس ازاندی، دعوتش را در مکه آشکار ساخت و در محافل و مجالس قریش آنان را به راه خدا می خواند، آن گاه پا را بالاتر گذارد و تمام عرب را به راه راست دعوت کرد، در این مراحل که موفقیت یافت، همه جهانیان را به راه حق و حقیقت دعوت نمود و آن قدر کوشید تا توانست عالی ترین قوانین اصلاحی و اجتماعی که آسایش بشر

**استقامت در دعوت**

پایداری در دعوت انواع و اقسامی دارد که یکی از آن ها کیفیت دعوت و راهنمایی است; یعنی وظیفه دعوت را در همه جا نباید یک نواخت انجام داد، بلکه باید با هر کسی به گونه ای جداگانه سخن گفت و در هر مقامی، مناسب اقتضای آن مقام باید گفت و گو کرد، جوان را طوری باید دعوت نمود، پیر را به طور دیگر، زن به یک طرز ارشاد می شود، مرد به گونه ای دیگر، سرمایه دار را نباید هم چون بی نوایان به راه حق خواند، حتی ساعات تبلیغ هم در طرز سخن تفاوت می کند. همان طوری که ملل عالم در اخلاق و عادات با یک دیگر مختلف هستند، تبلیغات نیز در آنان باید مختلف باشد و نیز با کسانی که تحصیل کرده اند و فهم سرشار دارند تبلیغ را باید به لباس علمی و فلسفی درآورد، ولی با بی سوادان بازبان ساده سخن گفت.

**اقسام تبلیغ از نظرهای مختلف**

تبلیغ از نظر تبلیغ کننده هم تفاوت می کند; اگر جوان باشد باید به طوری تبلیغ کند و از بعضی الفاظ خودداری کند، چون مردم از جوانان کاملا شنوایی ندارند و هم چنین موقعیت های مختلفی که تبلیغ کنندگان دارند موجب می شود که باهم در طرف تبلیغات مختلف باشند و همان طوری که در سفره مهمانی انواع و اقسام غذاها و نوشیدنی ها موجود است تا هر غذایی به کام هر کس گوارا آمد از آن تناول کند، تبلیغات نیز چنین است، باید کیفیات مختلفی داشته باشد و اگر همه تبلیغ کنندگان با هم یک نواخت دعوت کنند، آن طوری که با اختلاف طرق تبلیغ نتیجه می گیرند، نتیجه نخواهند گرفت، بلکه در مواردی نتیجه معکوس خواهدداد.

**تبلیغ از نظر زمان**

تبلیغ به واسطه زمان های مختلف و اختلاف افکار مردم و قدرت های مختلفی که در زمان های مختلف حکومت می کند، تفاوت می کند; اگر در زمانی، تبلیغ به طرزی موثر شده است، دلیل بر آن نیست که در هر زمان باید همان طور تبلیغ کرد.

حضرت سیدالشهدا(ع) در یک زمان به واسطه پیمانی که امام مجتبی(ع) با معاویه بسته بود بر ضد تشکیلات فاسد اموی تبلیغات علنی نمی نمود، ولی به طرز بدیع و نوینی مردم را تبلیغ می فرمود و فساد دستگاه حکومت اموی را به مسلمانان می رسانید; روز عرفه بود، مسلمانان از نقاط مختلف برای عبادت حج آمده بودند، سیدالشهدا(ع) در بیابان عرفات ایستاد و رو به سوی آسمان کرد و در حالی که از شدت تاثر از چشم های مقدسش اشک سرازیر بود دعای معروف عرفه را انشا کرد. کسی که این دعا را دقیقا مطالعه کرده باشد می داند که امام سوم(ع) به چه زبانی و با چه عباراتی عالی و مضامینی دلکش، مردم را به سوی خدا دعوت نموده و کیفیت خدا پرستی را به مردمی که از حقایق دورند تعلیم فرموده و چشم و گوش مسلمانان را باز نموده و به آن ها فهمانیده است که حکومت اموی، حکومتی نیست که اسلام آن را آورده باشد، زمامداران اموی جز یک دسته شهوتران طماع خود خواه چیز دیگری نیستند، ولی همین سیدالشهدا(ع) وقتی که یزید براریکه سلطنت نشست و مدت پیمان با معاویه سر آمد، به طور دیگر قدم برداشت، بزرگان عشایر و رؤسای عراق و نقاط دیگر را برضد حکومت یزید برانگیخت، کسانی را باملاقات و به طور مستقیم تبلیغ فرمود، عده ای را با نامه و فرستادن قاصد ارشاد نمود و خود قد مردانگی بر ضد حکومت یزید علم کرد، آن قدر استقامت وزرید تاجان خود و بهترین جوانان و عزیزانش را در آن راه گذاشت و به دنیا نشان داد که نباید زیر بار ظلم و بیداد گری رفت و مرگ از زندگانی ننگین بالاتر است.

**تبلیغات متناسب**

تبلیغ گاهی اقتضا می کند که هدف را به طور داستان و قصه برای طرف گفت و او را از راه کج بازداشت و به راه راست راهنمایی کرد و این گونه تبلیغ گاه به قدری موثر می شود که شخص تبلیغ شده اعتقادی راسخ به سخن پیدا نموده و یکی از پشتیبانان آن مقصد و فدا کاران آن راه می شود، داستان هایی که خدای تبارک و تعالی در کتاب خود آورده است شاید تمامی از این قبیل باشند تا مسلمانان از آن سر مشق بگیرند و گرد باطل نگردند.

غربیان همین راه را در فاسد کردن اخلاق مسلمانان به کار بردند، اغلب رمان هایی که از اروپا به کشورهای اسلامی آمده است جز فساد اخلاق نتیجه ای ندارد، چنان چه یا دزدی و خیانت کاری را به خواننده می آموزد و یا غریزه جنسی را در جوانان تحریک کرده و کیفیت به کار بردن آن را به آن ها تعلیم می کند.

**نویسندگان ما**

بدبختانه نویسندگان ما به جای آن که داستان هایی که موجب تهذیب اخلاق شود بنگارند، از غربیان پیروی کرده نظایر همان داستان های عشقی و جنایی را نگاشته و می نگارند و آتش را دامن زده و می زنند و به یک باره اخلاق دختران و پسرانی که با این داستان ها آشنا هستند را فاسد کرده و می کنند و آن ها را سرازیر سیاه چال فحشا و نابودی نموده و می نمایند. (3)

**موانع تبلیغ**

موانعی که برای دعوت کننده در هنگام تبلیغ یافت می شود نباید او را از مقصد خود بازدارد، حتی اگر مرگ را هم در برابر چشم خود مجسم دید سخن خود را بگوید و از مرگ نهراسد، زیرا تبلیغ کننده باید تمام همش، مرامش باشد نه خودش. پس سزاوار است که جان خود را در راه هدف خود ببازد و از بزرگ ترین خطرات و تهدیدات بیمی نداشته باشد.

**رسول خدا**

روزی رسول خدا وارد مسجدالحرام شد، به یک باره کفار قریش گرد آن حضرت را گرفتند و بر دور ایشان حلقه زدند و با شدت پرسیدند: تو هستی که به بت های ما دشنام می دهی و مذهب ما را باطل می خوانی؟ با آن که هنوز آغاز اسلام بود و رسول خدا غریب بود با کمال قدرت فرمود: «آری من هستم که این سخنان را می گویم.» این جمله کوتاه و محکم آن حضرت به قدری در کفار موثر شد که اگر خیال سویی هم داشتند، متزلزل شدند.

**استهزا**

مانع بزرگ دیگری که برای دعوت کننده پیدا می شود و باید در برابر آن استقامت ورزد، استهزا و سخریه است که در نظر بسیاری، از کشته شدن دشوارتراست. کفار قریش و کودکانشان رسول خدا را استهزا می نمودند. گاه از دنبال آن حضرت روان شده و کف می زدند، ولی کوچک ترین تاثیری در اراده آهنین آن حضرت نداشت. روزی رسول خدا در صفا تشریف داشتند، ابوجهل که از اشراف کفار بود آن حضرت را تنها یافت، بی اندازه ناسزا گفت و تمسخر کرد، رسول خدا در برابر رفتار و کلمات زشت او ابدا سخنی نگفت ولب فرو بست وبا خون سردی و آرامش کامل این ساعت را گذرانید، زنی ناظر این واقعه بود، دلش بر آن حضرت سوخت و داستان را به حمزه عموی حضرت که هنوز اسلام نیاورده بود و در همان وقت از شکار باز می گشت گفت. حمزه از جوانان رشید و دلیر بنی هاشم بود، روزها به شکار می رفت، هنگامی که از شکار باز می گشت یک سره به مسجدالحرام می رفت و خانه خدا را طواف می نمود و به خانه می رفت. حمزه وارد مسجدالحرام شد، دید ابوجهل در انجمنی از کفار قریش نشسته است، به سوی آن ها رفت و با کمانی که در دست داشت چنان بر فرق ابوجهل نواخت که سرش شکافت، آن گاه ابوجهل را کتک فراوانی زد و گفت تو را نرسد که به برادر زاده من جسارت کنی، جوانان بنی مخزوم (قبیله ابوجهل) به دفاع برخاستند، ابوجهل که از صلابت و رشادت حمزه و بنی هاشم آگاه بود، آن ها را منع کرد و گفت: حمزه(ع) راست می گوید من به محمد جسارت کردم. این موقع بود که حمزه از شدت غضب و تاثر اسلام آورد و یکی از پشتیبانان بزرگ اسلام گردید.

**تطمیع**

مانع دیگری که برای دون همتان در تبلیغ یافت می شود، تطمیع است که مبلغ خود را باید از این خطر هم نگاه داری کند، چون تطمیع انواعی دارد و به زبان های مختلف و صورت های گوناگون در برابر مبلغ جلوه گری می کند، او باید در برابر همه استقامت کرده و دست از هدف خود بر ندارد.

**دعوت با برهان**

قرآن دعوت را به سه گونه تقسیم کرده است: یکی حکمت و دیگری موعظه حسنه و سوم، مجادله به طرز احسن; حکما می گویند: مراد از حکمت، برهان است که هم اقناعی است و هم الزامی. برهان به کسانی که دارای مرتبه عالی از تحصیل و فهم و ادراک هستند، اختصاص دارد. هر کسی شایستگی ندارد که با او با برهان سخن گفته شود.

**موعظه حسنه**

مراد از موعظه حسنه، خطابه ای است که برای دعوت طبقات دیگر مردم به کار برده می شود، رجال بزرگ دین، اغلب دعوت های خود را به طریق خطابه انجام داده اند، خطابه، اقناعی است و برای کسانی که دارای ادراک عالی نیستند به کاربرده می شود، ولی گاهی مطالب برهانی به صورت خطابه بیان می شود; این قسم، عالی ترین اقسام دعوت است; قرآن از این گونه دعوت بسیار دارد، داستان حضرت ابراهیم(ع) که ستارگان را دید و پنداشت که خداست آن گاه که افول کردند گفت: این ها خدا نیستند و آیه شریفه: «لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا» (4) از این قبیل است که توضیح این دو برهان موجب تفصیل خواهد بود.

**مجادله احسن**

مراد از مجادله به طرز احسن، جدل است که فقط الزامی است. جدل برای رفع شبهات معاندان و کسانی که می خواهند ایجاد شک و تردید در مغزهای مسلمانان بنمایند به کار برده می شود. جدل به طرز احسن آن است که مبلغ، انکارحق نکند، هر چند مخالف بخواهد آن را پایه مطلب باطل خود قراردهد، اگر این دستور را دانشمندان به کار می بردند، اوضاع مسلمانان به گونه دیگری بود، هم مسلمانان را تهذیب می کردند و هم کفار را به دین اسلام می خواندند. دهانش بشکند آن که گفت: «حرف حق نزن سرت را می برند» و این فکر را در مسلمانان القا کرد و چون با تنبلی تطبیق می کرد در میان ما مسلمانان ریشه دوانید، ولی حقیقت مطلب چنین نیست، حرف حق را بزنید.بگذارید سرتان را ببرند که در زیر سایه رحمت خداجای دارید و اگر نبریدند حرف حق گفته شده ووظیفه انجام شده است.

**دعوت رسول خدا**

تنی چند (5) از سران قبیله شیبان ثعلبه که در میان آن ها مفروق بن عمر، هائی بن قبیصه، (6) مثنی بن حارثه و نعمان بن شریک بودند به خدمت رسول خدا رسیدند.

مفروق که در زیبایی و سخن گویی بر همه برتری داشت و دو گیسو از دوسوی او آویخته بود از رسول خدا پرسید: ای برادر قریش! به چه چیز مردم را می خوانی؟

رسول خدا فرمود: «گواهی دهند که جز خدای یگانه خدایی نیست و شریک ندارد و این که من پیامبر خدا هستم و مرا پناه دهید و یاری کنید، زیرا قریش به دین خدا پشت کرده اند و به دشمنی با آن برخاسته و پیامبر خدا را دروغگو خوانده اند و به باطل گراییده و از حق سرپیچی کرده اند، ولی خداست که بی نیاز و ستوده است.»

مفروق گفت: ای برادر قریش! مردم را به چه دعوت می کنی؟ رسول خدا این آیه را تلاوت کرد:

«قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا ولاتقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم وایاهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ذلکم وصکم به لعلکم تعقلون (7) ;

[ای پیامبر ما] بگو: بیایید تا شما را به آن چه که پروردگارتان بر شما حرام کرده است آگاه کنم، برای او شریک قرارندهید، به پدر و مادر نیکی کنید، فرزندانتان را از بیم تنگ دستی مکشید، ما شما و آن ها را روزی می دهیم، به کارهای زشت چه آشکارا و چه نهان نزدیک نشوید، هیچ کس را مگر به حق و عدالت نکشید، این است سفارشی که خدا به شما می کند شاید دریابید و به کار بندید.»

مفروق گفت: این سخن از زمینیان نیست، زیرا اگر از ایشان بود ما می دانستیم، ای برادر قریش! باز بگوی به چه دعوت می کنی؟

رسول خدا این آیه را تلاوت کرد:

«ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون; (8)

فرمان الهی است که با عدالت و نیکی رفتار نمایید خویشان را دستگیری کنید، خداشما را از کارهای زشت و ناپسند و ستم نهی می کند و اندرز می دهد، شاید شما به خود آیید.» (9)

مفروق گفت: به خدا سوگند که به اخلاق پسندیده و کردارهای نیک دعوت می کنی، مردمانی که تو را دروغگو خواندند و با تو به دشمنی برخاستند، از راه حق منحرف شدند.

پی نوشتها:

1.شب پنج شنبه 30 رجب المرجب 1369 برابر با 28 اردیبهشت ماه 1329.

2.شوری (42) آیه 15.

3.یکی از نعمت های بزرگ انقلاب اسلامی، شکستن قلم این چنین نویسندگان فاسدالاخلاق و غرب زده است و ما باید شکرگزار این نعمت بزرگ الهی باشیم. (مصحح)

4.انبیاء (21) آیه 22.

5.سیرة الحلبیه، ج 1، ص 398.

6.هائی به همزه.

7.انعام (6) آیه 151.

8.نحل (16) آیه 90.

9.شیخ عزالدین بن عبدالسلام که از بزرگان علمای مصر بود گفت: این آیه مشتمل بر جمیع احکام شرعیه است و آن را در همه ابواب فقهی بیان کرده و در این باب کتابی نوشته و آن را شجره نام گذاشته است. (سیرة الحلبیه)